

شوراهای کلیسایی

(این مقاله برگرفته شده از کتابهای "تاریخ تفکر مسیحی" نوشته تونی لین و "سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ" نوشته ارل کرنز است.)

سالهای بین ۳۱۳ تا ۴۵۱ برای تاریخ کلیسای مسیحی بسیار مهم و حیاتی می‌باشد. در این دوران شوراهای مهم و جامع برای حل مناقشات الهیاتی انجام شد. هدف این شوراها این بود که مناقشات بین‌کلیسایی را حل نماید و اعتقادات ناممکن را تدوین کند. در این دوران بود که اصول اساسی اعتقادات کلیسا به صورت منظم بیان گردید. تشکیل شوراهای جامع روشی بود که کلیسا برای حل و فصل مناقشات و اختلاف آرا در زمینه تعالیم کتاب مقدس در پیش گرفت. مسئولیت دعوت از حضار و ریاست جلسات این شوراها نیز اغلب بر عهده شخص امپراطور بود. رهبران برجسته و بزرگ کلیسای خصوصاً از بخش شرقی امپراطوری روم در این شوراها شرکت می‌جستند تا راه حلی برای مسائل کلامی و الهیاتی که بر تفکر مسیحیان این دوره حاکم بود بیابند. در این مقاله به دو شورای کلیسایی نگاهی می‌اندازیم که در تبیین اعتقادات بنیادین مسیحی از مهمترین شوراهای بین‌کلیسایی بودند.

شورای نیکیه ۳۲۵ میلادی

یکی از مهمترین این شوراها، شورای نیکیه بود که در اوایل تابستان سال ۳۲۵ در شهر نیکیه (واقع در ترکیه امروزی) تشکیل شد. بین دویست الی سیصد اسقف در این شورا حضور داشتند. شورای نیکیه به بحث و اختلاف نظر در مورد رابطه پسر با پدر در ازل می‌پرداخت. در سال ۳۱۸ یکی از کشیشان به نام "آریوس" که محقق زاهد و واعظی محبوب اهل اسکندریه بود به این اعتقاد رسیده بود که پدر از پسر برتر است. او تنها پدر را خدا می‌دانست و در نظرش پسر وجودی بود که پدر به واسطه او جهان را آفرید اما او خدا نبود بلکه مخلوقی بود خلق شده از نیستی. او مخلوق بود نه وجودی ازلی، و زمان آغازی داشت. پسر در نظر آریوس توسط خدا آفریده شده بود. آریوس بر این باور

بود که مسیح دارای ذات یا ماهیتی متفاوت با پدر است و به لحاظ زندگی پاک و اطاعت از اراده خدا باید او را موجودی الهی دانست. او اعتقاد داشت که مسیح از نیستی خلق شده و پایین تر از پدر است. آریوس مسیح را موجودی الهی می پنداشت، اما نه خدا. تعلیم آریوس در عصر حاضر در تعالیم فرقه شاهدان یهوه دیده می شود. این موضوع به مبحث نجات نیز مربوط می شد. زیرا اگر مسیح نیمه خدا، کمتر از خدا و دارای ذاتی مشابه یا متفاوت با پدر می بود، آیا می توانست انسان را نجات بخشد؟

اسقف آلساندر، اسقف اسکندریه، که آریوس در حوزه اسقفی او خدمت می کرد با عقاید آریوس مخالفت کرد. مناقشه و مباحثه بر سر این موضوع چنان سخت شد که آلساندر مجبور شد آریوس را طی یک مجمع کلیسایی محکوم نماید. وقتی کنستانتین در سال ۳۲۴ در شرق و غرب امپراطوری روم قدرت مطلق را به دست آورد به ناچار در این مباحثه دخالت کرد. امپراطور کوشید تا با ارسال نامه هایی به اسقف اسکندریه و به آریوس مسئله را خاتمه دهد اما اختلاف نظر به قدری عمیق و گسترده بود که حتی نامه از طرف امپراطور نیز مسئله را حل نمی کرد. لذا کنستانتین دستور داد تا شورای نیقیه تحت رهبری او تشکیل شود.

در این شورا شخص جوانی به نام "آتاناسیوس" نیز به همراه اسقف خود آمده بود. مشغله آتاناسیوس مبارزه با آریانیسم بود. او به هر وسیله ای که می توانست، از جمله سیاست های کلیسایی، علیه آریانیسم مبارزه می کرد. آتاناسیوس تأکید می کرد که مسیح از ازل همراه پدر وجود داشته، و با پدر دارای یک ذات می باشد، گرچه شخصیتی متمایز از او دارد. او معتقد بود که اگر مسیح چیزی کمتر از آن باشد که او اظهار می دارد، دیگر نمی تواند نجات دهنده انسان باشد. بنا بر اعتقاد آتاناسیوس، رابطه پدر با پسر با مسئله نجات ابدی انسان مرتبط است. او معتقد بود که مسیح با پدر مساوی، مانند او ازلی و هم ذات با او می باشد. شخص دیگری نیز در این جلسه بود به نام "اوزیوس" قیصریه که شخصی دانشمند و مورخ کلیسا بود. او می کوشید نظری را ارائه دهد که تلفیقی از بهترین آرای آریوس و آتاناسیوس را در بر می گرفت. او معتقد بود که مسیح برخلاف آنچه آریوس تعلیم می دهد از نیستی خلق نشده بلکه پیش از زمان در ازلیت از پدر مولود شده و دارای ذاتی مشابه پدر می باشد. اعتقادات او اساس اعتقادنامه ای را تشکیل داد که سرانجام در نیقیه تدوین شد. این شورا آریوس را محکوم کرد و اعتقاد صحیح (ارتدوکسی) در نیقیه پیروز شد و اعلام داشت که مسیح ابدی و با پدر از یک ذات می باشد. البته این

اعتقادنامه بعدها اندکی بسط یافت و تبدیل شد به آنچه که ما امروزه اعتقادنامه نیقیه می‌خوانیم:

«ما ایمان داریم به خدای یگانه، خدای قادر مطلق، خالق امور دیده و نادیده، و ایمان داریم به خداوند عیسای مسیح، پسر یگانه خدا، که از ذات پدر است. او، خدا از خدا، نور از نور، و خدای حقیقی از خدای حقیقی است، مولود است و نه مخلوق، و هم‌ذات با پدر است. همه چیز به واسطه او آفریده شد، چه در آسمان و چه بر زمین. او به خاطر ما آدمیان و برای نجات و رستگاری ما از آسمان نزول کرد، جسم گرفت و انسان شد. رنج و عذاب کشید و روز سوم از مردگان برخاست و به آسمانها صعود کرد و باز خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند. و ایمان داریم به روح القدس.

ما، کلیسای جامع، و وارث رسولان، لعن می‌کنیم آنان را که می‌گویند: «زمانی بوده که پسر وجود نداشته است؛ او پیش از مولود شدن وجود نداشته است، و از نیستی به وجود آمده است.» همچنین لعن می‌کنیم آنان را که می‌گویند: «وجود پسر از ماهیت یا وجودی به جز ماهیت یا وجود پدر نشأت گرفته، و تغییرپذیر است و تغییر و تبدیل می‌یابد.»

مباحثات قرن چهارم در مورد شخصیت مسیح ممکن است امروزه برای ما نامأنوس بنماید، مخصوصاً که واژگانی غریب نیز در آنها به کار رفته است. این مباحثات همچنین ممکن است اندیشه‌پردازی‌ها و استدلال‌ات مبهم فلسفی به نظر آیند. اما شخصیت مسیح موضوعی بنیانی و محوری برای ایمان مسیحی است. آیا عیسای مسیح صرفاً مخلوقی (متعالی) است که خدا او را به جهان فرستاد یا اینکه او مکاشفه خود خداست؟ آیا این گفته که «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودان یابد (یوحنا ۳:۱۶)، به این معناست که او یکی از مخلوقات خود را به جهان فرستاد؟ الوهیت عیسای مسیح بنیان ایمان مسیحی است و بدون آن، مکاشفه‌ای حقیقی از خدا در عیسی نخواهیم داشت. بدون الوهیت مسیح، آموزه مسیحیت در مورد نجات و رستگاری، قوت و صلابت خود را از دست

می‌دهد. آریوس یکی از مهمترین مسائل تاریخ الهیات را مطرح کرد و پدران اولیهٔ کلیسا، در مخالفت با او، به‌درستی بر الوهیت کامل مسیح تأکید گذاردند.

شورای کالسدون

حل و فصل مسئله الهیاتی مربوط به رابطه ابدی پسر با پدر در شورای نقیه باعث بروز مسائل جدیدی در خصوص رابطه میان بُعد انسانی و الهی مسیح گردید. پیش از آنکه تعلیم صحیح در بارهٔ رابطه بین دو طبیعت مسیح تدوین گردد خشونت‌ها و درگیری‌های بسیاری رخ داد. به‌طور کلی می‌توان گفت که الهیدانان بر دو طبیعت مسیح تأکید داشتند. گروهی از رهبران مذهبی که با اسکندریه مصر مرتبط بودند بر الوهیت مسیح تأکید زیادی داشتند و آنانی که با انطاکیه ارتباط داشتند به بهای پایین آوردن مقام الوهیت مسیح بر انسانیت او تأکید می‌گذاشتند.

شخصی به نام "آپولیناریوس" که اسقف شهر لائودیکیه و سابقاً استاد علم معانی بیان بود نظری را دربارهٔ دو طبیعت مسیح ارائه داد که انسانیت واقعی مسیح را خدشه‌دار می‌ساخت. تا آن زمان او دوست خوب آتاناسیوس و یکی از قهرمانان برجستهٔ ارتدکسی بود. آپولیناریوس در تلاش برای اجتناب از جدایی بیهوده طبیعت‌های انسانی و الهی مسیح تعلیم می‌داد که مسیح دارای بدن و نفس واقعی بود اما به‌جای روح انسانی، کلام (لوگوس) در او ساکن بود. "کلام" به‌عنوان عنصر الهی به‌طور فعال بر عنصر منفعل یعنی بدن و نفس در شخص مسیح مسلط بود. به این ترتیب او بر الوهیت مسیح تأکید می‌گذارد اما انسانیت واقعی او را کوچک می‌ساخت.

در مقابل نظر آپولیناریوس، نظر "نستوریوس" قرار داشت. او یک دیرنشین دانشمند و محقق بود که در سال ۴۲۸ پاتریارخ کنستانتینوپل گردید. نستوریوس استفاده از اصطلاح تئوتوکوس (حامل خدا) را به‌عنوان لقب مریم، مادر عیسی، نمی‌پسندید زیرا معتقد بود که باعث تجلیل نابجای او می‌گردد. او در عوض اصطلاح کریستوتوکوس (حامل مسیح) را پیشنهاد کرد، با این استدلال که مریم فقط مادر جنبه انسانی مسیح بود. او در طی استدلال‌ات خود مسیح را انسانی دانست که در او طبیعت‌های الهی و انسانی مانند دوقلوهای به‌هم چسپیده به‌گونه‌ای مکانیکی به یکدیگر ترکیب شده‌اند و نه به‌صورت ارگانیک. درواقع مسیح انسان کاملی بود که از نظر معنوی به خدا متصل بود.

او حامل خدا بود، نه خدا- انسان. رهبران کلیسا در سال ۴۳۱ در شهر افسس گرد آمدند و تحت رهبری "سیریل" اهل اسکندریه این تعلیم را رد کردند. اما پیروان نستوریوس کار خود را در بخش شرقی امپراطوری ادامه دادند و پیام انجیل را آنگونه که دریافت‌ه بودند به هندوستان و ایران رساندند.

برخی در مقابل نظرات افرادی چون نستوریوس واکنش‌هایی نشان دادند و بر جنبه الهی مسیح تأکید کردند که جنبه انسانی او نادیده گرفته شد. به عنوان مثال شخصی به نام "اوتوخس" که بزرگ دیری در کنستانتینوپل بود تأکید می‌کرد که پس از تجسم، دو طبیعت انسانی و الهی مسیح در طبیعت الهی او ادغام شدند. این نظر منجر به نفی انسانیت واقعی مسیح گردید.

به فرمان امپراطور ماریان شورای کالسدون برای حل مشکل اوتوخس تشکیل شد. این شورا در اکتبر سال ۴۵۱ در شهر کالسدون، کنار تنگه بسفر، در نزدیکی کنستانتینوپل برگزار شد. در این شورا اوتوخس را خلع مقام کردند. اما امپراطور بر آن بود که یک اعتراف‌نامه ایمان وجود داشته باشد که کل امپراطوری او را متحد سازد. بدین سان تعاریف و تعلیم اعتقادنامه کالسدون به وجود آمد. این شورا دیدگاه‌های نستوریوس و اوتوخس را محکوم نمود و اصول اعتقادی خود را چنین ابراز داشت:

«ما به پیروی از پدران مقدس یک‌صدا معترفیم که پسر واحد و یگانه، خداوند ما عیسیای مسیح در الوهیت و انسانیت کامل است. حقیقتاً خدا و حقیقتاً انسان است و دارای جسم و جان و خرد است. او در مقام الهی هم ذات خدای پدر است و در مقام انسانی، هم ذات ما آدمیان. او در همه چیز مانند ما انسان‌ها است اما بی‌گناه. او که مولود ازلی خدای پدر است در این روزهای آخر از مریم باکره، مادر خدا همچون انسان به دنیا آمد. همین مسیح، خداوند، پسر و فرزند یگانه خدا دو طبیعت دارد که اختلاط و آمیزش ناپذیرند. تغییر نمی‌کنند و از هم جدا نمی‌شوند. تمایز دو طبیعت به هیچ وجه توسط اتحادشان مخدوش نمی‌شود بلکه ویژگیهای متمایزکننده هر دو طبیعت محفوظ باقی می‌ماند. هر دو طبیعت در یک شخصیت و یک اقنوم متحدند. این طبیعت‌ها به دو شخصیت منشق و تقسیم نمی‌شوند بلکه با هم وجود پسر، فرزند یگانه، خدا، کلام، خداوند عیسیای مسیح را تشکیل می‌دهند. انبیای قدیم نیز به همین سان در مورد او سخن گفتند و عیسیای

مسیح خداوند نیز به همین سان ما را تعلیم داد و این تعلیم به همین شکل توسط اعتقادنامه پدران مقدس به ما رسیده است.»

این اعتقادنامه را می‌توان از دیدی مثبت به‌عنوان تشریح اعتقادنامه‌های نیکه و قسطنطنیه در نظر گرفت.

اما هدف آن درواقع مبارزه با بدعت‌ها و از میان بردشان است. شورای کالسدون مسیح‌شناسی مشخص و نمونه‌ای تبیین نکرد بلکه چارچوب و حدودی تعیین کرد که مسیح‌شناسی راست‌دینانه باید در آن بگنجد.

این اعتقادنامه در مخالفت و تقابل با چهار بدعت، بر چهار نکته تأکید دارد: در عیسای مسیح الوهیت حقیقی (برخلاف نظریه آریوس) و انسانیت کامل (برخلاف نظریه آپولیناریوس) بدون اینکه با هم مختلط و آمیخته شوند (نظریه اتوتوخیس) به شکل انفکاک‌ناپذیری در یک شخصیت واحد متحد شده‌اند (برخلاف نظریه نستوریوس). تعلیم این اعتقادنامه را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: «عیسای مسیح یک شخصیت و دو طبیعت دارد». اما این به چه معناست؟ چه تفاوتی بین شخصیت و طبیعت وجود دارد؟ این دو واژه را می‌توان با پاسخ به این دو سؤال درک کرد: عیسای مسیح که بود؟ کلمه خدا و شخصیت دوم تثلیث که جسم انسانی گرفت. ماهیت او چه بود؟ خدای حقیقی و انسان حقیقی با دو طبیعت کامل. به کلامی دیگر، در عیسای مسیح فقط یک «من» و فقط یک «فاعل» وجود داشت. این یک شخص و فاعل، کلمه خدا، بود و شخص دیگری که عیسای بشری باشد وجود نداشت. کلام، خدا باقی ماند و چیزی از الوهیت یا طبیعت الهی‌اش کاسته نشد بلکه او تمام خصوصیات و یا طبیعت انسانی را بر خود گرفت.

شورای کالسدون اقدام به تدوین آموزه‌ای در مورد شخصیت مسیح نمود که با کلام خدا انطباق داشته باشد. شورا اعلام داشت که مسیح کامل در الوهیت، کامل در انسانیت، خدای واقعی و انسان واقعی بوده و دارای دو طبیعت، بدون ادغام، بدون تغییر، بدون تقسیم، بدون جدایی می‌باشد. این دو طبیعت از طریق تجسم، به‌طور هماهنگ در

یک شخص دارای یک ذات کنار هم قرار داده شدند. از آن زمان به بعد، این آموزه نظر
ارتدوکس کلیسا در این زمینه بوده است.